



## فلسفه مشاء میان عالم و معلوم حجاب مفاهیم را می‌کشد/ نقد منطق ارسطویی

استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد واحد خرم‌آباد، در نقد و بررسی مبنایی فلسفه مشایی گفت؛ روش فلسفه مشایی منطق ارسطویی است و بنیاد منطق ارسطویی سست و لرزان است و نمی‌توان با آن به‌جایی رسید.

استادیار گروه فلسفه دانشگاه آزاد واحد خرم‌آباد، در نقد و بررسی مبنایی فلسفه مشایی گفت؛ روش فلسفه مشایی منطق ارسطویی است و بنیاد منطق ارسطویی سست و لرزان است و نمی‌توان با آن به‌جایی رسید.

به گزارش خبرنگار مهر، «نقد روشی در فلسفه مشایی» موضوعی است که درباره آن به گفت‌وگو با دکتر حسین فلسفی؛ دکترای فلسفه و استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خرم‌آباد نشستیم. حسین فلسفی در کارنامه علمی خود کتاب‌های ۱- منطق اشراق (پژوهشی در منطق اشراق)، ۲- چیستی دانش تجربی (ارزیابی سرشت و جایگاه دانش تجربی و روش‌های آن)، ۳- خرد در برابر خرد (پژوهشی در داوری‌های حکمت اشراق سهروردی) را وارد بازار نشر کرده و کتاب‌های فلسفه روشنایی او در زمینه فلسفه اشراق آماده چاپ است.

### \* پیش از پرداختن به نقد روش فلسفه مشائی، بفرمایید منظور از روش چیست؟

می‌توانیم روش را راهی پیوسته بدانیم که کسی را از جایی به‌جایی، یعنی هدفی می‌رساند. اگر این شیوه و راه پایدار باشد، آن را روش می‌نامیم.

### \* روش فلسفه مشایی چیست؟

روش فلسفه مشایی، منطق ارسطویی است و بنیاد منطق ارسطویی سست و لرزان است و نمی‌توان با آن به‌جایی رسید. هم در منطق تعریف هم در منطق اثبات.

### \* در اینجا چند پرسش به ذهن می‌آید نخست آن‌که منطق تعریف و منطق اثبات چیست؟

ارسطو منطق را ابزار درست اندیشیدن و فکر کردن می‌داند. ابزار هر چیزی است که اثر فاعل را به مفعول می‌رساند و درستی از نگاه ارسطو مطابقت با واقع است و می‌ماند فکر کردن. ببینیم فکر کردن چیست؟ ارسطو فکر کردن را کار ذهن می‌داند. با ذهن از دانسته‌ها به چیزی که نمی‌دانیم می‌رسیم.

### \* ذهن چیست که کارش فکر کردن است؟

به زبان ساده، انسان آمیخته‌ای از تن و جان است که تن خود از ماده‌هایی فراهم آمده است و جان آدمی مراتبی دارد و هر مرتبه کاری را انجام می‌دهد؛ برای مثال مرتبه‌ای از جان کارش دانستن است و مرتبه‌ای کارش خواستن و... به مرتبه‌ای که کارش خواستن است اراده و به مرتبه‌ای که کارش دانستن است ذهن گفته می‌شود. بر این اساس است که ارسطو کتاب متافیزیک را این‌گونه شروع می‌کند: هر انسانی به‌خودی‌خود، به دانستن می‌گراید؛ یعنی آدم چون آدم است و فقط به خاطر آدم بودنش به دانستن روی می‌آورد. البته می‌توان سخن ارسطو را در این باره اندکی ویرایش کرد و بگوییم آدمی مجبور است بداند و نمی‌تواند که نداند.

انسان به‌گونه‌ای ساخته و آفریده شده است که در دانستن مجبور است. هیچ‌کس در هیچ حالی از احوال نمی‌تواند نداند. زیرا تا چشم‌باز می‌کنیم می‌بینیم و دیدن گونه‌ای دانستن است و صداها را می‌شنویم چیزهای را لمس می‌کنیم و می‌بویم و می‌چشمیم و برتر از همه هیچ‌گاه از حال خود غافل نیستیم. پس می‌توان گفت انسان به‌خودی‌خود مجبور است بداند نه این‌که به دانستن گرایش دارد.

دانستن خود مراتبی دارد: اولین مرتبه حس است که با آن چیزهای محسوس را درک می‌کنیم دومین مرتبه خیال است و آخرین مرتبه عقل است که با آن معقولات را می‌یابیم. به دیگر سخن، ذهن خود مراتبی دارد که سربسته عبارت‌اند از حس و خیال و عقل. با ذهن چیزهای گوناگون را ادراک می‌کنیم. یعنی چیزهایی را با حواسمان می‌یابیم و سپس با خیال آنها را نگه می‌داریم و با عقل معقولات را درک می‌کنیم. سپس بین این دریافت‌ها نسبت برقرار می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم آب، شور است یا آب، شور نیست. به‌صرف دریافت با حس و خیال و عقل تصور می‌گویند و وقتی میان آن دریافت‌ها پیوند برقرار کنیم به چنین فعالیتی تصدیق می‌گویند.

### \* فکر کردن همین کار ذهن است یا تعریفی دیگر دارد؟

نه در منطق چنین کاری را فکر نمی‌دانند. فکر کردن حرکت ذهن است از دانسته‌هایمان برای شناخت چیزی که نمی‌دانیم و چون مجهول ما یا یک تصور است یا یک تصدیق. پس فکر کردن دو گونه است. چون ما یا می‌خواهیم تصویری ناشناخته را بشناسیم یا تصدیقی را و غیر از این دودگر چیز سومی نیست. باز بر این اساس ما دو منطق داریم: منطق تعریف و منطق اثبات.

### \* منطق تعریف چیست و با آن چه کاری می‌توان کرد؟

اگر تصویری را نشناسیم، آن را با کمک تصوراتی که می‌شناسیم، کشف می‌کنیم. مثلاً بنا بر مثال معروفی در منطق، ما نمی‌دانیم «جزیره» چیست و برای دانستن آن بنا بر منطق ارسطویی، ما آن را با تصورات که قبلاً شناخته‌ایم، مانند زمین، محاط، در آب کشف می‌کنیم و کشف کردن، تعریف کردن است.

\* مگر راهی جز این هست؟ ما با چشمان چیزی را می‌بینیم، می‌شناسیم با گوشمان صدایی را می‌شویم و پس از آن می‌شناسیمش و با دستمان چیزی را لمس می‌کنیم و آن را می‌شناسیم. مگر شناخت همین نیست؟

از نگاه ارسطو هیچ یک از اینها شناخت نیستند. بلکه خود مقدمه شناخت هستند. مشایبان باور دارند که هر چیزی دو گونه ویژگی دارند. مثلاً شما که طرف گفت‌وگو بنده هستید، از یک طرف ویژگی‌های دارید که انسان بودن شما به آنها بسته است که عبارت‌اند از 1- بی‌نیاز از دیگری (جوهرید)، 2- دارای امتداد ثلاثه هستید (جسم بودن)، 3- نام هستید، 4- حساس هستید. یعنی کنش‌ها را پاسخ می‌دهید، 5- اندیشه‌ورزی و ناطق هستید که با انسان بودن شما برابر است.

از طرف دیگر ویژگی‌هایی دیگر دارید که انسان بودن شما به آنها بسته نیست. مانند 1- دویا، 2- دو گوش، 3- نویسندگی، 4- روزنامه‌نگاری و ... ویژگی‌های اولی همگی ثابت هستند و اگر آنها را نادیده بگیریم شما نه در خارج می‌توانید باشید و نه در ذهن تصور می‌شوید؛ یعنی انسانیت شما همان ویژگی‌هاست. هیچ یک از آن را نمی‌توانیم با هیچ یک از حواس درک کنیم. این ویژگی‌ها همان حقیقت و ماهیت و ذات و طبیعت شما هستند که تنها با عقل درک می‌شوند. اما ویژگی‌های دسته دوم ناپایدار هستند و بودن و نبودنشان به انسانیت شما لطمه‌ای نمی‌زند و همین‌ها هستند که حواس آنها را درک می‌کند.

\* پس ما کی و چگونه حقیقت چیزی را آن‌طور که هست درک می‌کنیم؟ منظورم از نگاه ارسطویان است.

دو کلمه در روان‌شناسی و فلسفه هستند که بسیار مهم‌اند: یکی تجرید است و دوم انتزاع. تجرید یعنی پوست کندن و انتزاع یعنی بیرون کشیدن. وقتی ویژگی‌های دسته دوم را کنار می‌زنیم و در زیر آنها، ویژگی‌های دسته دوم را با عقلمان پیدا می‌کنیم، به کنار زدن ویژگی‌های دسته دوم تجرید و یافتن ویژگی‌های دسته دوم انتزاع می‌گویند. پس دیدن و شنیدن و لمس کردن و ... همگی مقدمه شناخت هستند نه خود شناخت.

\* ارسطویان چه راهی را برای چنین شناختی پیشنهاد می‌کنند؟ و چگونه ...

ارسطویان می‌گویند برای شناخت حقیقی یک چیز، باید ویژگی دسته دوم را کنار بزنیم و به ویژگی‌های دسته دوم یعنی به حقیقت آن چیز برسیم. راه رسیدن به حقیقت در اندیشه ارسطویان تعریف، آن هم تعریف به حد است.

\* تعریف چیست و چگونه می‌توان چیزی را تعریف کرد؟

تعریف، یعنی شناختن تصویری ناشناخته با تصورات شناخته. مانند جزیره و زمین و محاط و در آب که بیان کردیم. اگر تصورات شناخته همگی سازنده تصور ناشناخته باشند چنین تعریفی را تعریف به حد می‌گویند و گرنه تعریف به رسم می‌شود.

\* این روش چه ایراد یا ایرادهایی دارد؟ پیش از این که به ایرادها بپردازیم، منطق اثبات را هم توضیح بدهید تا اشکالات را پی بگیریم.

بله! منطق اثبات درباره تصدیق به بودن یا نبودن چیزی است که با تصدیق‌های معلومی که هریک را مقدمه می‌نامیم کشف می‌شود. برای مثال ما نمی‌دانیم این ساختمان محکم است یا نه. ولی می‌دانیم که این ساختمان بتن‌آرمه است و باز می‌دانیم که هر چیز بتن‌آرمه‌ای محکم است. با کمک این دو دانسته، درک می‌کنیم که این ساختمان محکم است. منطق اثبات، خود متکی بر منطق تعریف است اگر کسی منطق تعریف را نپذیرد، منطق اثبات هم پذیرفتنی نیست. پس در اینجا ما به نقد منطق ارسطویی می‌پردازیم گرچه منطق اثبات هم مشکلات ناگشودنی خودش را دارد.

\* چه ایراد یا ایرادهایی بر منطق ارسطویی هست؟

یکی از مهم‌ترین نقدها بر منطق تعریف ارسطویی این است؛ میان عالم و معلوم حجابی می‌کشد و آن حجاب هم حجاب مفاهیم است. یعنی میان من و چیزهای معلوم من، واسطه‌ای به نام صورت آن چیزها و من بی این صورت آن چیزها را نمی‌توانم بشناسم.

\* یعنی این‌جور نیست که ما خود چیزها را بشناسیم و به تبع آن‌ها صورتشان را؟

از دید ارسطویان فرایند به عکس است و ما از راه صورت، چیزها را می‌شناسیم و این ایراد بنیادی بر منطق تعریف ارسطویی است که منطق اثبات را نیز دربرمی‌گیرد. اجازه بدهید کمی این اجمال را تفصیل دهیم تا سخن مشایبان در این باره روشن تر شود.

در اندیشه مشایی چیزها به جوهر و عرض تقسیم میشوند و جوهرها هم به پنج دسته: عقل و نفس و جسم و ماده و صورت. جسم، مرکب از ماده و صورت است. برای این که جسم، جسمی خاص بشود مثلاً این میز یا این خود، باید در اعراض پیچیده شود. گفتیم که ماده و صورت جوهرند و با هیچ حسی درک نمی‌شوند و حقیقت این میز هم همان ماده و صورت است. وقتی می‌خواهیم این میز یا این خودکار را بشناسیم، با حواس اعراضش را درک می‌کنیم و پس از چند فرایند، عقل فعال، حقیقت این میز را به ذهن ما اعطا می‌کند. به دیگر سخن، در اندیشه مشایی میان عالم و معلوم، در خارج از ذهن، اعراض واسطه و حجابند و در ذهن هم مفاهیم.

\* حجاب بودن اعراض روش است ولی مفاهیم چه طور حجاب میشوند؟

ببینید در اندیشه مشایی شما مستقیماً به حقیقت چیزها دسترسی ندارید. این عقل فعال است که حقایق را به شما می‌دهد. اعراض زمینه را آماده می‌کنند تا نفس مستعد دریافت حقیقت مثلاً این میز شود. آن‌گاه عقل فعال حقیقت این میز را به من می‌دهد. حقیقت خارجی این میز همان ماده و صورت آن هستند نه اعراض. نقش آن ماده و صورت خارجی در ذهن می‌شود. جنس و فصل تنها راه شناخت یقینی منطق تعریف ارسطویی است. شناخت جنس و فصل یک چیز است که خود در بنیاد لرزان و بی منطق است.

این ایرادها را سهروردی وارد کرده است و با حقیقتاً منطق تعریف و در پی آن منطق اثبات ارسطویی را ویران کرده است. اول این که ماده تنها مفهومی خردبنیاد و اعتباری است و مشایبان آن را چیزی خارجی پنداشته اند و به همین خاطر دچار مغالطه شده اند زیرا مغالطه نشان دادن چیزی به جای چیزی است و در این باره مشایبان مفهومی ذهنی را خارجی پنداشته اند.

**\*سهروردی در کدام اثر خود ماده و هیولا فرضی ذهنی دانسته است؟**

در کتاب حکمت اشراق داوری‌های سوم و چهارم و پنجم و با دلایل محکم.

**\*نفی هیولا و ماده چه تأثیری بر منطق تعریف دارد؟**

گفتم که منطق تعریف بر جنس و فصل استوار است و خود جنس و فصل بر ماده و صورت خارجی و بنابراین با نفی ماده و صورت، جنس و فصل هم نفی می‌شود و یا نفی جنس و فصل منطق تعریف بی مبنا می‌شود.

**\*به جز این، چه ایراد دیگری بر منطق تعریف ارسطویی وارد می‌شود؟**

به اجمال می‌گویم. یکی این که به جز اندکی که منطق ارسطویی خوانده‌اند، دیگر مردم با آنکه منطق نخوانده‌اند می‌دانند که میز چیست. خودکار چیست و... . وقتی به بجهات می‌گویی برو آب بیاور، آب می‌آورد، نه مثلاً قند. پس اصلاً دانستن جنس و فصل در شناختن چیزها اثری ندارد. چون اصلاً چیزها از جنس و فصل فراهم نیامده‌اند و باز چون آنها از ماده و صورت ساخته نشده‌اند. دیگر آنکه از کجا بدانیم، جنس و فصل‌های یک چیز همین چیزهایی هستند که ما شناخته‌ایم و به جز اینها دیگر جنس و فصلی ندارد؟ دیگر آنکه فصل ما آدمیان در منطق ارسطویی ناطق بودن است و ناطق بودن برای خود ما چیزی ناشناخته است و چگونه می‌شود با چیزی ناشناخته چیزی را شناخت؟

دیگر آنکه اگر ما چیزی را با جنس و فصلش می‌شناسیم، خود جنس و فصل را چگونه می‌شناسیم؟ این پرسشی بی‌پاسخ در اندیشه مشایی است. به نظرم یکی از این ایرادها برای نادرست بودن منطق تعریف ارسطویی کافی است. گرچه می‌توان برشمار آنها افزود. گفتم منطق تعریف ارسطویی بر یک فرض نادرست استوار است. یعنی جنس و فصل که خود بر فرض نادرستی دیگر یعنی ماده و صورت مبتنی است که همین فرض نادرست خود نتایج نادرست فراوانی را در پی داشته است.

**\*اول بفرمایید چرا مسئله ماده و صورت نادرست است و چه نتایج نادرستی در بر دارد؟**

نخست به نادرستی مسئله ماده و صورت اشاره ای می‌کنم. به نظر می‌رسد که چون مشایبان از شناخت جسم ناتوان بوده‌اند، ناچار به ماده و صورت یا همان هیولا و صورت قایل بوده‌اند؛ به عبارت دیگر آنان به مشکلی برخورد کرده‌اند و نتوانسته‌اند آن را حل کنند و ناچار شده‌اند چیزی به نام هیولا را فرض و وضع کنند.

**\*مشکل مشایبان چه بوده است که به فرض و وضع هیولا انجامیده است؟**

مشایبان، جسم را مرکب از ماده و صورت می‌دانند؛ منظور جسم طبیعی است نه تعلیمی. برای اثبات مرکب بودن جسم از هیولا و صورت، چند دلیل می‌آورند. یکی از آنها را من اندکی توضیح می‌دهم تا مطلب روشن شود. می‌گویند اجسام اتصال و انفصال پذیرند؛ مثلاً این میز اکنون یک واحد متصل است. اما می‌تواند به دو نیم و... بشود؛ اما می‌دانیم که اتصال انفصال را نمی‌پذیرد. زیرا اتصال، برابر است با وحدت و انفصال، برابر است با کثرت و وحدت و کثرت ناسازگار هستند و در یک جا جمع نمی‌شود. پس باید در جسم، دو چیز باشد یکی ماده و یکی صورت.

**\*مگر استدلال مشایبان چه اشکالی دارد؟**

اشکال این است که جسم طبیعی یک چیز است و آن هم همان طول و عرض و ارتفاع است و دیگر به فرض چیزی به نام هیولا نیازی نیست. آنان چون درست جسم را دریافته‌اند، برای آن دو چیز فرض کرده‌اند، یکی ماده و یکی صورت و گرنه اصلاً با مشکل رودرو نمی‌شدند. به عبارت دیگر، آنان از مشکلی گریخته‌اند که اصلاً مشکل نبوده است و در این گیرودار تازه دچار مغالطه هم شده‌اند. مغالطه آنان این است که اتصال دو معنا دارد و مشایبان آنها را به جای هم نشانده‌اند. زیرا اتصال حقیقی آن است که دو جسم مثلاً این میز و این کتاب، به هم پیوسته باشند نه یک جسم. جسم طبیعی یک چیز است و آن هم فقط همان امتدادهای در طول و عرض و ارتفاع است. به دیگر سخن جسم همان امتداد است و امتداد ناسازگار با انفصال نیست.

**\*این فرض ماده و صورت چه نتایج نادرستی در حوزه های گوناگون داشته است؟**

این فرض نادرست در چهار حوزه نتایج نادرستی داشته است. یکی در منطق تعریف و اصلاً روش‌شناسی و معرفت‌شناسی ارسطویی است. دوم در جهان‌شناسی ارسطویی است که بی‌جهت شمار چیزهای این جهانی را اضافه کرده است و سوم در خداشناسی است که خدای ارسطویی-یونانی خدایی بی‌کار است و چهارم در انسان‌شناسی اوست. به طور کلی و به ویژه تأثیر آن در نگاه او به زن.

گفتگو از خداداد خادم.